

خط عربی در صدر اسلام منعکس کننده دقیق واژه‌ها نبود

محمد تهرانی پژوهشگر علوم قرآنی درباره رسم الخط قرآن کریم

بحث رسم الخط قرآن و سیر تحول و تکامل آن از مباحث قابل توجه و جالب علوم قرآنی است که کمتر به آن پرداخته شده است. مطلب حاضر تحقیقی است از یک پژوهشگر جوان که در این زمینه انجام شده است. بخش نخست آن را در شماره ۲۲ نشریه به خوانندگان محترم ارائه نمودیم و اکنون قسمت دوم و آخر آن را تقدیم می‌کنیم. و امیدواریم چاپ این مطلب موجب گشوده شدن باب این مبحث در نشریه گردد.

خط عربی در صدر اسلام با وجود آن کاستی‌ها نمی‌توانست آینه‌ای شفاف برای منعکس نمودن دقیق واژه‌ها باشد و تکیه بر دریافت شفاهی اختلافاتی جزئی را برای برخی مردم کم‌حافظه پدید آورد که سیاهی نوشته شده بر روی برگهای یک نسخه قرآنی می‌توانست پذیرای آنها باشد، به‌طور مثال عدم نشانه‌گذاری اشارات متشابه مانند تاء و یاء باعث می‌گشت صورت نگاشته شده یکی از کلمات شریفه باصامت یاء مانند «یعبدون» (بقره ۲: ۸۳) و یا باصامت تاء «تعبدون» قرائت شود، و زبان عربی نیز از نظر دستوری بتواند هر دو قرائت را بپذیرد، و یا عدم وجود اشاراتی برای بیان مصوت‌های کوتاه در ضبط دقیق صورت نوشتاری موجب می‌گشت برخی کلمات شریفه مانند «موسمین» (آل عمران ۳: ۱۲۵) به کسر واو مشدد قرائت شود و یا به فتح آن «موسومین»، عدم به کارگیری اشاره همزه «ه» برای نشان دادن وجود مصوت الف در بسیاری از واژه‌ها و تکیه بر حفظ و دریافت شفاهی نیز باعث پذیرش برخی دیگر از اختلافات می‌گشت مانند کلمه شریفه «فَأْتَلُّ» (آل عمراء ۳: ۱۴۶) که به علت عدم کتابت اشاره‌ای برای الف در نگارش این کلمه «فَتَلُّ» نیز قرائت گردید، و همچنین عدم تکرار اشاره در خط برای بیان دو آوای مختلف که با همان یک اشاره بیان می‌گردند نیز بر این نوع اختلافات قرائت می‌افزود مانند کلمه شریفه «فَأَذْنُوا» (بقره ۲: ۲۷۹) که برخی آن را «فَأَذْنُوا» قرائت نمودند.

خط عربی در صدر اسلام با وجود آن کاستی‌ها نمی‌توانست آینه‌ای شفاف برای منعکس نمودن دقیق واژه‌ها باشد و تکیه بر دریافت شفاهی اختلافاتی جزئی را برای برخی مردم کم‌حافظه پدید آورد که سیاهی نوشته شده بر روی برگهای یک نسخه قرآنی می‌توانست پذیرای آنها باشد، به‌طور مثال عدم نشانه‌گذاری اشارات متشابه مانند تاء و یاء باعث می‌گشت صورت نگاشته شده یکی از کلمات شریفه باصامت یاء مانند «یعبدون» (بقره ۲: ۸۳) و یا باصامت تاء «تعبدون» قرائت شود، و زبان عربی نیز از نظر دستوری بتواند هر دو قرائت را بپذیرد، و یا عدم وجود اشاراتی برای بیان مصوت‌های کوتاه در ضبط دقیق صورت نوشتاری موجب می‌گشت برخی کلمات شریفه مانند «موسمین» (آل عمران ۳: ۱۲۵) به کسر واو مشدد قرائت شود و یا به فتح آن «موسومین»، عدم به کارگیری اشاره همزه «ه» برای نشان دادن وجود مصوت الف در بسیاری از واژه‌ها و تکیه بر حفظ و دریافت شفاهی نیز باعث پذیرش برخی دیگر از اختلافات می‌گشت مانند کلمه شریفه «فَأْتَلُّ» (آل عمراء ۳: ۱۴۶) که به علت عدم کتابت اشاره‌ای برای الف در نگارش این کلمه «فَتَلُّ» نیز قرائت گردید، و همچنین عدم تکرار اشاره در خط برای بیان دو آوای مختلف که با همان یک اشاره بیان می‌گردند نیز بر این نوع اختلافات قرائت می‌افزود مانند کلمه شریفه «فَأَذْنُوا» (بقره ۲: ۲۷۹) که برخی آن را «فَأَذْنُوا» قرائت نمودند.

دسته‌ای دیگر از این نوع اختلافات به جابه جاشدن و یازبادی و کاستی برخی واژه‌ها به گونه‌ای که سیاهی نوشته شده در برگهای قرآنی به هیچ‌وجه متحمل آنها نمی‌باشد بازمی‌گشت، به‌طور مثال عبارت شریفه «وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» (ق ۵۰: ۱۹) در برخی روایات تاریخی به خلیفه اول نسبت داده می‌شود که در واپسین لحظات عمر خود آن را به گونه‌ای جابه جاقرائت نمود: و جَاءَتْ سَكْرَةُ الْحَقِّ بِالْمَوْتِ.

دسته اخیر از قراءات به علت تخالف آشکار با نوشته در برگهای مصاحف و نسخه‌های قرآنی بی‌تردید متروک می‌باشد و اندیشمندانی که بعدها به این نوع قراءات توجه نموده و تحت عنوان «قراءات شاذ» به آنها پرداختند گاه به صراحت خطا بودن آنها را اعلان داشتند و گاه به عنوان این که در هر صورت عرب صدر اسلام به آنها تکلم نموده بررسی‌های زبان‌شناسانه خود را درباره زبان عربی از رهگذر این قراءات بی‌گرفتند و یا پژوهش در این نوع قراءات برخی ویژگی‌های زبانی و دستوری را در زبان عربی به بحث کشیدند.

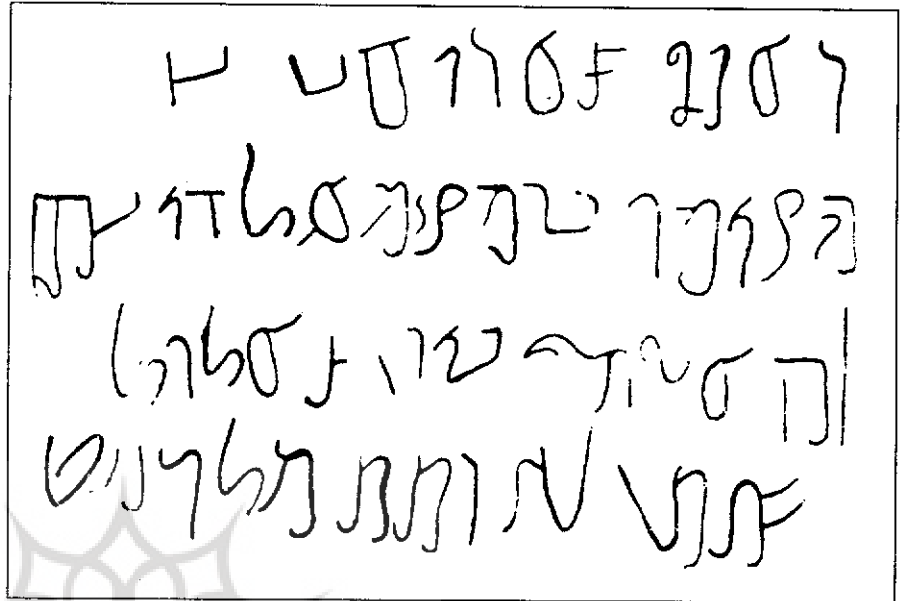
اما درباره دیگر انواع قراءات مختلف بدیهی است که دخالت دادن قوانین رسم الخط قیاسی در نوشتن نسخه‌های جدید از قرآن کریم و دور شدن از رسم الخط کهن، کاتب را وادار می‌نمود در برخی کلمات و واژه‌ها که دو یا چند قرائت مختلف درباره آنها مطرح می‌بود یکی را انتخاب نموده و براساس آن صورت مکتوب را بنگارد و علامت‌گذاری نماید و این در حالی بود که این گونه قراءات که رسم الخط کهن می‌توانست متحمل تمامی آنها باشد در برخی مباحث علمی مربوط به علوم

قرآنی و یا حوزه‌های زبانی متداول بوده و نگاشتن نسخه‌های جدید از قرآن کریم با رسم الخط قیاسی و قانونمند باعث تثبیت تنها یکی از آن قراءات و حذف باقی می‌گشت؛ به عبارتی دیگر علامت‌گذاری اشارات متشابه و یا دیگر علائم بیرون از سطر مانند ثبت اشارات مربوط به مصوت‌های کوتاه و تنوین و غیره می‌توانست قابل اغماض باشد و در مباحث مربوط به قراءات وجود آنها را در بیرون سطر و خارج از شکل نوشته شده کلمات شریفه در نظر نداشت، اما کاستن و یا افزودن برخی اشارات در درون سطر قابل چشم‌پوشی نمی‌بود و هیچ راه و نشانه‌ای را برای درک و یافتن صورت نوشتاری واژه‌ها در مصاحف اولیه باقی نمی‌نهاد، و این روند به پیوستن بسیاری از این دست از قراءات به قراءات متروک منتهی می‌گشت که سیاهی نوشته در مصاحف نمی‌توانست متحمل آنها باشد.

توده مردم در این میان راه خود را رفتند و با پیشرفت مباحث مربوط به رسم الخط قیاسی نسخه‌های جدیدتر از قرآن کریم را رفته رفته به استفاده از این رسم و براساس قرائت مشهور و متداول در بین خود نگاشتند، و در نتیجه آنان که علاقه به قراءات مختلف قرآنی از نقطه نظر علمی می‌داشتند نیز مجبور گشتند برای حفظ آن قراءات راهی دیگر را برای خود برگزینند، از یک جهت به تألیف کتابهایی درباره رسم الخط مصاحف اولیه پرداختند که بیم نابودی تمامی آنها به مرور زمان می‌رفت، و از جهتی دیگر درباره آن دسته از کلمات شریفه که قراءاتی مختلف به آنها نسبت داده می‌شد تألیفاتی دیگر را تدارک دیدند.

تمامی این اتفاقات تا حوالی قرن پنجم و در سرزمین‌های مشرق اسلامی مانند عراق، ایران، آناتولی و آذربایجان آن زمان رخ داد، و علت این که پویایی علمی مسلمانان در حوزه‌های دینی به‌طور اعم و درباره شاخه‌های مختلف زبانی به‌طور خاص بیشتر در این مناطق پدید آمد، بازگشت به انتقال مرکز خلافت از مدینه به کوفه توسط امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌نمود، مکه و مدینه پس از این انتقال با در برداشتن دو حرم شریف تنها به دو مرکز صرفاً دینی و مقدس محدود گشتند و با رفتن باب مدینه‌العلم به کوفه سرچشمه‌های علم نیز به آن شهر انتقال یافت، هر چند که امام علی علیه‌السلام در سخنانی با کمال بن زیاد (نهیج البلاغه کلمات قصار شماره ۱۴۷) بیان می‌دارد مردم زمان خود را لایق آموختن تمام علومی که در سینه‌اش دارد نمی‌داند اما تعلیمات کوتاه و بسیار بنیادینی را درباره زبان به ابی‌الأسود می‌دهد و وی را تشویق می‌نماید که آن مباحث را به راهنمایی امام علیه‌السلام گسترش دهند؛ بدین ترتیب در ابتدا شهر کوفه و سپس بصره و پس از آن مناطقی دیگر چون گرگان و حتی خراسان رفته رفته به شکوفایی و رونق علمی در بسیاری از علوم دینی و زبانی رسیدند.

پس از حوالی قرن پنجم به بعد آخرین مقاومتها درباره حفظ رسم الخط مصاحف اولیه رفته رفته به فراموشی سپرده شد و تنها یادگارهایی چند از آن در رسم الخط قیاسی باقی ماند که به علت انگشت‌شمار بودن و نیز مشهور بودن تلفظ صحیح آن به خاطر تکرار فراوانشان در گفتار آدمیان و یا کلام خداوند تعالی به حال



نمونه‌ای از خط عربی قبل از اسلام، مورخ سال ۵۶۸ م، کشف شده در منطقه حران سوریه، به نقل از کتاب «اصل الخط العربی و تطوره حتی نهایة العصر الأموی» تألیف سهیلة یاسین الجبوری، مطبعة الأديب، بغداد ۱۹۷۷ م.

خود و انباده شدند مانند واژه «هَذَا».

توضیح بیشتر آن که اندیشمندان مشرق اسلامی هر چند در شاخه‌های مختلف زبانی، همچنان فعال بودند اما به خاطر شرایط اجتماعی زمان خود بیشتر به علمی چون معانی، بیان، کلام و فلسفه گرایش یافته و غالباً توجه به مفاهیم قرآنی نمودند و کم‌تر علاقه به مباحث لفظی چون قراءات مختلف غیر متروک و کم‌اهمیت در درک معنای اصلی کلام خدا نشان دادند، از همین روی نیز کم‌تر ادامه تألیفات اندیشمندان گذشته را حول قراءات و یا رسم الخط مصاحف کهن پی گرفتند، در این زمینه کتابهایی جدید ارائه نمودند و از جهتی دیگر به استنساخ کتابها و رساله‌های گذشتگان در این دوزینه نیز بسیار اندک توجه کردند، به طوری که در قرن هفتم مباحث مربوط به رسم الخط غالباً در دایره رسم الخط قیاسی مطرح می‌گردید و از نحوه آرایه مباحث در کتابهایی مانند شافیه در علم صرف و خط و نیز در شرحهای مختلف آن روشن می‌گردد که مؤلف کتاب و نیز شارحان آن چندان اطلاعی از رسم الخط کهن نمی‌داشته‌اند.

اما رخدادهایی در سرزمین‌های مغرب اسلامی مانند تونس و مراکش به گونه‌ای دیگر رقم خورد، مدتی طول کشید تا علوم مختلف اسلامی به آن سرزمین‌ها برسد و مغربیان و به پیروی از آنان اندلسی‌ها اندکی دیرتر از مشرقیان به قافله علمی اسلامی پیوستند و این تأخیر باعث گردید اندیشمندان سرزمین‌های مغرب اسلامی درباره رسم الخط کهن نگرش خاصی بیابند و نگارش قرآن کریم و یا همان «رسم المصحف» را به گونه‌ای دیگر ببینند.

مسلمانان مغرب زمین هنگامی با خط عربی آشنا شدند که تا حدود فراوانی کاستی‌های رسم الخط کهن از آن زدوده شده بود و آنان اختلاف رسم الخط قیاسی و رایج در متون بشری را به وضوح با رسم الخط موجود در مصاحف کهن درک می‌نمودند که در مسافرت‌های خود و در طلب احادیث نبوی به دو شهر مدینه و مکه مشاهده نموده و یا توسط دیگران به سرزمین‌های آنان منتقل گشته بود.

از طرفی مصاحف کهن و متعلق به قرن اول و دوم هجری به دست مسلمانان و به عنوان مقدس‌ترین متن که احتمالاً به دست صحابه و تابعین نگاشته شده بودند حفظ و نگاهداری می‌شد، اما دیگر متون متعلق به این دو قرن مانند نامه‌ها و رساله‌های کوتاه و یا مدارک حکومتی و غیره در طی گذشت چند قرن غالباً از میان می‌رفت و یا قبل از نابودی از روی آنها و براساس پیشرفت رسم الخط نسخه‌هایی جدیدتر برداشته می‌شد، از همین روی در قرن‌های بعدی تنها منبع قابل دسترس که نشان‌دهنده رسم الخط کهن می‌توانست باشد همان نسخه‌های

قدیمی مصاحف می‌بود و در نتیجه برای آنان که در مغرب اسلامی و به دور از تحولات مربوط به رسم الخط عربی بودند این گمان پدید آمد که مصاحف اولیه در مواردی برخلاف رسم الخط متداول عربی نگاشته شده‌اند و چون مخالفت رسم الخط مصاحف با رسم قیاسی تابع قانونی منسجم و یک دست در تمامی موارد متشابه نبود به آن نگاهی از زوایای رمز و راز افکنده شد.

همچنین تألیفات اندیشمندان مشرق اسلامی تا حوالی قرن پنجم درباره رسم الخط مصاحف کهن تنها جنبه‌ای توصیفی داشت و به چگونگی نگارش کلمات شریفه‌ای در این مصاحف می‌پرداخت که با رسم الخط قیاسی در تخالف بودند و در نتیجه به تحلیل رسم الخط کهن به طور اعم در این کتابها اهمیتی داده نمی‌شد، این فضای حاکم بر تألیفات مشرقیان گمان مغربیان را درباره رمز آلود بودن رسم الخط مصاحف اولیه و برخلاف رسم الخط متداول عربی تقویت نمود، چنانکه رسم الخط کهن در میان مغربیان به گونه‌ای اختصاصی به «رسم المصحف» و یا همان رسم الخط قرآنی مشهور گردید و بدین ترتیب مفهوم «رسم المصحف» در نزد آنان تفاوت آشکاری با مفهوم آن در نزد مشرق زمینیان نمود، در حالی که اصطلاح «رسم المصحف» در نزد مشرقیان غالباً نگارش قرآن کریم براساس رسم الخط قیاسی و با ثبت دقیق تمامی اشارات متعلق به مصوت‌های کوتاه و دیگر علائم مانند نشانه سکون و یا تشدید و یا دیگر نشانه‌ها را در جهت تطابق کامل صورتهای نوشته شده با الفاظ قرآنی تداعی می‌کند، در میان مغرب زمینیان به همان رسم الخط کهن یا کاستی‌های متعدد و عاری از اشاراتی برای مصوت‌های کوتاه و هرگونه نشانه‌ای دیگر اطلاق گردید.

سپس اندیشه مسلمانان مغرب زمین درباره دریافت‌هایشان از رسم الخط کهن از این نیز فراتر رفت؛ بدین ترتیب که عثمان بن عفان خلیفه سوم آن طور که برخی روایات تاریخی نقل می‌کنند در ایام خلافت خود جمعی از صحابه را گماشت تا برای از بین بردن اختلاف قراءات مصاحفی را بنگارند، سپس این مصاحف را به شهرهای مختلف فرستاد تا به عنوان نسخه مرجع برای نگارش نسخه‌های جدیدتر مورد استفاده قرار گیرند و سعی نمود دیگر نسخه‌های قرآنی را گردآوری نموده و از میان ببرد.

اعتقاد به این که عثمان بن عفان در آنچه که پی‌گیری می‌کرد کاملاً موفق گردید و عدم اطلاع از این که کاتبان در قرن اول و دوم خود را مجاز می‌دانستند در کتابت صورت برخی کلمات شریفه که احتمال قرائت خطا را می‌داده‌اند تصرف نموده و به طور مثال اشاره همزه را برای دلالت بر مصوت الف کتابت نمایند، این اندیشه را در میان مغربیان پدید آورد که تمامی مصاحف موجود در قرن‌های بعدی می‌بایست بدون هیچ کاستی و فزونی در روش نگارش نهایتاً به نسخه برداری از یکی از مصاحف نگاشته شده به دستور عثمان بن عفان بازگردد، و در نتیجه رسم الخط کهن که برای آنان تنها در مصاحف متعلق به قرن اول و دوم متبلور می‌بود نه فقط به گونه‌ای اختصاصی «رسم المصحف» نام گرفت، بلکه به نام «الرسم العثماني» نیز خوانده شد و برای مسلمانان مغرب زمین که تمامی صحابه را در دایره احترامی بزرگ و نوعی عصمت قرار می‌دادند در هاله‌ای از تقدس فرو رفت.

حاصل آن رمز آلود بودن و این تقدس رسم الخط کهن و نام گرفته به رسم المصحف و یا الرسم العثماني آن گردید که مغربیان عدول از آن را در کتابت قرآن کریم جایز شمارند و در حالی که مشرق زمینیان به خاطر درگیری با مباحث الحادی و اندیشه‌های ضد دینی به علمی چون معانی و بیان و یا کلام می‌پرداختند و خود را فارغ از رسم الخط کهن نموده بودند مغربیان با دقت فراوان تلاش اندیشمندان مشرق اسلامی تا حوالی قرن پنجم را ادامه داده و به تألیف کتابهایی مفصل‌تر درباره رسم الخط مصاحف کهن بپردازند و از طرفی نسخه‌های جدید خود از قرآن کریم را هر چند در شکل خارجی اشارات به شیوه خطی مغربیان اما براساس رسم الخط مصاحف کهن بنگارند.

مغرب زمینیان با همان نگرش خاص خود به صحابه و تابعین و احساس

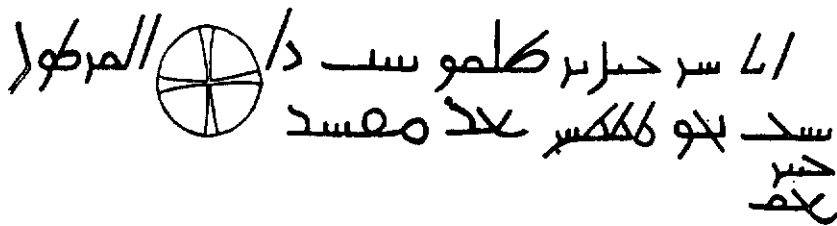
خضوع نسبت به سیطره دینی فرهنگی مدینه الرسول برخلاف قرانت متداول و منتشر در مصاحف اهالی مشرق اسلامی قرانت نافع بن ابی نعیم مدنی که در اصل وریشه ایرانی و از شهر اصفهان بود را به واسطه یکی از دو روایت کننده از وی یعنی ورش و یا قالون برای خود برگزیدند و براساس روش ابی الأسود دؤلی و نصر بن عاصم به نشانه گذاری اشارات مشابه و ثبت نقطه های سرخ رنگ و زرد رنگ مربوط به مصوت های کوتاه و یا همزه های بدون اشاره در مصاحف خود پرداختند. از آنجایی که نقطه های سرخ رنگ و زرد رنگ برای بیان تلفظ دقیق واژه ها در مصاحفی که براساس رسم الخط کهن نگاشته می شد به تنهایی کافی نبود، اندیشمندان مغرب طولی نکشید که از نقطه هایی به رنگهای دیگر چون سبز و لاجوردی نیز بهره بردند و در نهایت پذیرفتند که به جای روش ابی الأسود از علایم خلیل بن احمد بهره گیرند، اما همچنان برای حفظ رسم الخط مصاحف اولیه این علایم را به رنگی غیر از مرکب اصلی نگاشته و آن را با خط اصلی مخلوط نمودند، سپس همانطور که در پی گیری روش ابی الأسود نقطه هایی به رنگهای دیگر را افزوده بودند، در پیروی از روش خلیل بن احمد علایم دیگری را نیز پدید آورده و به کار بردند به گونه ای که در پایان موفق گردیدند با بهره گیری از این علایم متنوع و بیرون از سطر تمامی کاستی های رسم الخط کهن را در بیان دقیق تلفظ کلمات شریفه جبران نمایند و به نظام منسجم و توانمندی دست یابند، در حالی که مشرق زمینیان با تکیه بر رسم الخط قیاسی و شکوفایی علمی خود در زمینه هایی چون دستور زبان و تجوید چندان احساس نیاز به پدید آوردن علایم متنوع در بیرون سطر نمی کردند و به همان علایم خلیل بن احمد اکتفا نمودند، آن هم نه با پیروی از روشی منسجم و جاری در کتابت تمامی مصاحف، بلکه با نوعی اهمال و چندگونگی.

به عبارت آخر مشرق زمینیان در طول کتابت کلام خداوند تعالی خواسته و یا ناخواسته رسم الخط عربی را از نظر نگارش اشارات در درون سطر به کمال خود رسانیدند و مغرب زمینیان از نظر نگارش اشارات و نشانه های بیرون سطر، و خط عربی را در زمان کنونی در حدیکی از قانونمندترین خطهای جهان در مطابق بودن صورت نوشته شده با تلفظ واژه های عربی و توانمندترین آنها در بیان هر آوایی در زبانی بیگانه تبدیل نمودند، به طوری که با اضافه کردن یک و یا دو نقطه به شکل خارجی برخی اشارات می توان آوایی چون «چ» و یا «پ» را در زبان فارسی و یا صامت واو در زبانهای هند اروپایی را با اشاره «ف» اما با داشتن سه نقطه بیان نمود و نیز آوایی دیگر.

نقش ایرانیان در تکامل رسم الخط عربی و اتهام تحریف

ابتدا باید درباره «تحریف» مقدمه ای هر چند کوتاه را بیان کنیم، تحریف چنانچه به معنای برداشتهای جانبدارانه و آگاهانه از یک متن نوشته شده و یا گفتار یک گوینده باشد، پدیده ای فراگیر خواهد بود که نه اختصاصی به قرآن کریم دارد و نه محدود به انسانهایی در زمان و یا مکانی خاص می گردد، بلکه آدمی هر گاه خود محور گردد و همه چیز را به شرط انطباق با امیال دنیوی اش شناسایی کند و با دیگر انسانها به گونه ای ابزاری و در طول رسیدن به آرزوهای فردی خود مواجه گردد، چنین رفتاری را بر خواهد گزید و نوشته ها و یا گفتارها را آگاهانه و آن گونه که به نفع خود باشد ترجمه و تلفظ خواهد نمود؛ این نوع از تحریف خود موضوع مستقلی برای بحث در برخی حوزه های زبانی می باشد که از این مقاله خارج است. متأسفانه قریهتاس که برخی اندیشمندان اسلامی با تکیه بر دسته ای از روایات تاریخی و بدون در نظر گرفتن تناقضات آنها مدعی احتمال تحریف خصوصاً در جهت کاستن از کلام خداوند می شوند، و تألیفاتشان بهانه ای برای نزاع قدرت میان همانان گردیده که در جستجوی آرزوهای فردی و خواستگاه های دنیوی خود اما در چهره ای دیندارانه می یابند، و یا در دست غیرمسلمانان به ابزاری برای متزلزل ساختن ایمان توده های مردم تبدیل گشته، هر چندگاه از سوی عده ای مطرح می شود و عده ای دیگر بدان متهم می گردند و سپس با وارد آوردن

نمونه ای از خط آرامی، بدون تاریخ، کشف شده در شمال شبه جزیره عربستان، به نقل از کتاب «دراسة تحليلية للنقوش الارامية القديمة فی تیماء» تألیف و تحقیق سلیمان بن عبدالرحمن الذییب، مكتبة الملك فهد، ریاض ۱۴۱۴ هـ.ق.



آسیب هایی و ایجاد توهمات و خصومت هایی در بین مذاهب مختلف اسلامی پاسخ مناسب خود را دریافت کرده و برای مدتی پنهان و ساکت می شود.

اما درباره تحریف رسم الخط قرآن کریم، این مبحث نیز تازگی نداشته است، بدیهی است که چنانچه رسم الخط کهن عربی گمان رود رسم الخط اختصاصی مصاحف بوده و سپس در هاله ای از اسرار و رموز نهاده شود و یا با اعتقاد به عصمت گونه بودن منزلت تمامی هم عصران یا رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن «الرسم العثماني» اطلاق گردد و تخطی از آن هر چند در جهت تلاوت صحیح و بدون نیاز به دریافت شفاهی و تکیه بر حافظه حتی برای ناآشنایان با زبان عربی جایز شمرده نشود، آنچه که مسلمانان مشرق اسلامی در طول چندین قرن در کتابت نسخه های جدیدتر از قرآن کریم پیش گرفته اند تحریف رسم الخط قرآن کریم نام خواهد گرفت؛ این نوع تلفظی و دریافت نه اختصاصی به گروهی از مسلمانان و در سرزمینی خاص دارد و نه ایرانیان تنها کسانی بوده اند که رسم قیاسی را رفته رفته در نسخه برداری های خود از قرآن کریم پیش گرفته اند.

همانطور که مغرب اسلامی از رخداد های سرزمین های شرقی تا حوالی قرن پنجم چندان اطلاع دقیقی نداشته، مشرق زمینیان نیز از رخداد های در مغرب تا حدود فراوانی بی اطلاع باقی ماندند، تا آنجایی که رسم الخط کهن را تقریباً به فراموشی کامل سپردند.

سپس حوالی سالهای ۱۳۴۰ هـ. ق، شیخ المقاریء سرزمین مصر به نام محمد بن علی بن خلف الحسینی، مصحفی به خط خود را منتشر ساخت که هر چند در شکل خارجی اشارات شیوه نسخ را برگزیده بود و نه شیوه مغربی را، اما از نقطه نظر مورد بررسی ما کاملاً از رسم الخط مغربی پیروی نموده بود، بدین معنا که با تکیه بر برخی گزارش های تاریخی درباره رسم المصاحف از رسم الخط کهن پیروی نموده و سپس در نشانه گذاری ها و رفع کاستی های این رسم الخط از علایم متنوع و دقیق مغربیان بهره برده بود، و اینچنین رسم الخط کهن را همراه با شیوه متداول نسخ و قرانت جاری بین مشرق زمینیان به دنیای چاپ نیز آورد، و حوالی ۱۹۷۰ م هنگامی که خطاط سوری عثمان طه با نسخه برداری از مصحف ارایه شده توسط وی نسخه ای دیگر را کتابت نمود و در سوره به چاپ رسانید رسم الخط کهن به سوی مشرق اسلامی گامهایی بلندتر را برداشت و سپس با انتشار نسخه عثمان طه توسط پادشاهی سعودی و توزیع آن در میان حجاج خانه خدا این رسم الخط در تمامی سرزمین های مشرق اسلامی بار دیگر به یادها آمد.

در پایان مصحفی که شیخ المقاریء مصر ارایه نمود توضیحی مربوط به این مصحف ملحق گردید که متأسفانه در آن پای از اندیشه مغرب زمینیان درباره رسم الخط کهن نیز فراتر نهاده شد و ادعا گردید که این مصحف حرف به حرف همانند مصاحف ششگانه ای که عثمان بن عفان دستور نوشتن آنها را داد می باشد و منبع این انطباق کامل نیز برخی کتابهای مغربیان و اندلسی ها درباره

رسم المصحف معرفی گردید، و این توضیحات با اندکی تغییر در پایان مصحف به خط عثمان طه نیز ملحق شد.

بدیهی است که با چنین توضیحاتی می‌بایست ایرانیان و بلکه تمامی مسلمانان مشرق در نزد آنان که تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در جایگاهی همانند عصمت قرار می‌دهند متهم به تغییر دادن رسم الخط قرآن کریم و برخلاف مصاحف نگاشته شده به دست تعدادی از صحابه و به دستور عثمان بن عفان شوند، اما آنان که این توضیحات را به پایان مصحف شیخ المقاریء مصر و یا عثمان طه ملحق نمودند، چنانچه به پیروی از دستور خداوند که می‌فرماید: «آنچه را که بدان آگاهی نداری پی مگیر» (اسراء ۱۷: ۳۶) به بررسی سیر تحولات رسم الخط عربی قبل از اسلام تا قرن اول و دوم هجری می‌پرداختند و براساس شواهد تاریخی چون برخی سنگ‌نوشته‌ها و تطبیق آنها با مصاحف کهن به درک دقیق‌تر و ویژگی‌های موجود در رسم الخط مصاحف مربوط به قرن اول و دوم هجری اقدام می‌نمودند، شاید هیچگاه به پیروی غیر علمی از مسلمانان مغرب زمین مدعی رسم الخطی اختصاصی برای مصاحف اولیه نمی‌گشتند و دو مصحف به خط شیخ المقاریء مصر و عثمان طه را نیز حرف به حرف مطابق با مصاحف نگاشته شده به دستور خلیفه سوم نمی‌دانستند، بلکه پس از تلاش‌های فراوان اندیشمندان قرنهای گذشته در جهت ثبت دقیق صورت واژه‌ها و منطبق با تلفظ صحیح آنها در کتاب خدا و برای جلوگیری از تلاوت خطا،

مصوت الف در واژه‌هایی که کاتب احتمال قرائت خطای آنها را می‌داده، به طوری که کم‌تر صفحه‌ای از این مصاحف کهن می‌باشد که نسبت به صفحه مشابه خود در مصحفی دیگر از این جهت اختلافی نداشته باشد، و یا با مصحف شیخ المقاریء و یا عثمان طه.

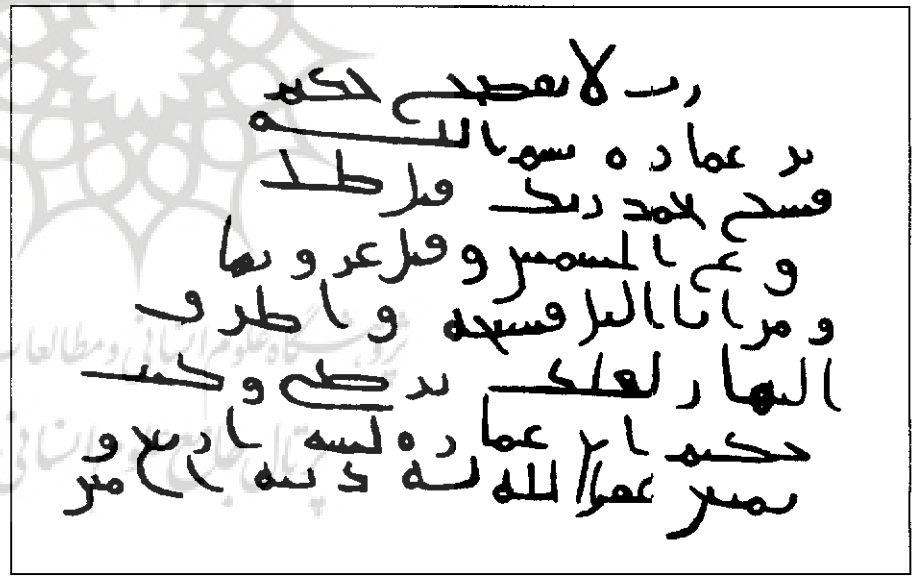
و از همین روی نیز همواره کتابهای تألیف یافته درباره رسم الخط مصاحف کهن به بیان بخشی از این اختلافات که برای مؤلفان آنها آشکار گردیده پرداخته‌اند، و یا هر یک از این تألیفات نیز خود نسبت به تألیفی دیگر اختلافاتی داشته است، و برخی از آنها به توصیف برخی کلمات شریفه قرآنی و مخالفت صورت نوشتاری آنها با رسم قیاسی نموده‌اند که برخی دیگر به آن اشاره هم نموده‌اند، و یا می‌توان برخی واژه‌ها را گاه در مصحفی کهن یافت که رسم آنها منطبق با قوانین پدید آمده در قرنهای بعدی نمی‌باشد اما مؤلفان کتابهای رسم المصحف آن را ذکر نموده‌اند.

با توجه به این شواهد ملموس تاریخی و با توجه به این که روایات و کتابهای تاریخی سرانجام مصاحف نگاشته شده به دستور خلیفه سوم را برای ما بیان نمی‌کنند و اصولاً ما از سرنوشت این مصاحف به طور دقیق و مبتنی بر علم و یقین هیچ اطلاع روشنی نداریم چگونه می‌توان مدعی شد که مصحف به خط شیخ المقاریء و مبتنی بر توصیفات برخی مؤلفان مغرب زمین آن هم پس از گذشت بیش از پنج قرن از کتابت مصاحف ششگانه در سرزمین حجاز، حرف به حرف منطبق با آنها و یا دیگر مصاحف استنساخ شده از روی آنها می‌باشد، در حالی که مصاحف کهن باقی مانده برای ما به هیچوجه و به گونه‌ای مبنایی حتی وجود رسم الخطی واحد را در میان خود تأیید نمی‌کنند؟

از طرفی آن گونه که روایات تاریخی برای ما نقل می‌کنند خلیفه سوم هیچگونه مشارکتی در نگارش مصاحفی که دستور کتابت آنها را داد نداشته است، و چنانچه ما نیز چون مغرب زمین گمان بریم که توانسته‌ایم به رسم الخط این مصاحف به صورتی حرف به حرف دست یابیم، می‌بایست از نام «الرسم العثماني» و ارتباط دادن رسم الخط این مصاحف به شخص خلیفه سوم اجتناب نماییم و نهایتاً آن را به برخی صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دهیم و یا به یکی از صحابه به نام زیدین ثابت که برخی روایات تاریخی اشاره می‌نمایند مصاحف ششگانه براساس مصحفی که وی در زمان خلافت عمر بن الخطاب جمع آوری نمود نگاشته شده‌اند، همچنین سخن گفتن از وجوب پیروی از رسم الخط این مصاحف آن گونه که مغربیان گمان بردند قابل قبول نمی‌باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی مسلمانان را در کتاب خود تنها به فرمانبرداری و پیروی از خود و سیره آخرین رسولش دستور می‌دهد و نه سیره احدی دیگر از آدمیان، اگر چه صحابه گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشند و یا حتی شخص خلیفه سوم.

باز هم ادعای وجوب پیروی از رسم الخط این مصاحف به فرض دستیابی بر آنها به فرض وجوب سیره آدمیانی غیر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و در نتیجه پدید آمدن این اندیشه که مشرق زمین به تغییر و تحریف رسم الخط قرآنی اقدام نموده‌اند، همانند آن است که مدعی شویم چون صحابه مصاحف ششگانه را به خط متداول آن زمان که نمونه‌های اولیه خط کوفی غیر متصرف می‌باشد نگاشتند مسلمانان اجازه نگذاشتن به شیوه‌هایی چون نسخ، ثلث، محقق، ریحان و یا مغربی و غیره را نخواهند داشت، و یا چون آنان بر روی پوست می‌نگاشته‌اند مسلمانان پس از دست‌یابی به صنعت کاغذسازی در جریان تصرف سرزمین‌های ماوراءالنهر نبایست نسخه‌های قرآنی را بر روی کاغذ بنویسند و غیره.

از طرفی دیگر برخی روایات تاریخی برای ما نقل می‌کنند که خلیفه سوم پس از پایان یافتن نگارش مصاحف و در طول از میان بردن قراءات مختلف، هنگامی که در این مصاحف نگریست گفت: «همانا که در مصحف خطا وجود دارد و به زودی عرب آن را با زبان خود اصلاح خواهد نمود»، این روایت رایجی بن‌زاد



بار دیگر به روزگار قبل از تلاش این اندیشمندان گذشته باز نمی‌گشتند. اندیشمندان مغربی و اندلسی که درباره رسم المصحف کتابهایی تألیف نمودند هیچگاه در نوشته‌های خود مدعی نگشتند که با مراجعه مستقیم به مصاحف ششگانه و نگاشته شده به دستور عثمان بن عفان به بیان چگونگی رسم برخی کلمات قرآنی پرداخته‌اند و تنها گاه در برخی موارد نادر روایاتی را از چند تن از صحابه و یا تابعین درباره رویت صورت نگاشته واژه‌هایی چند در مصحف اختصاصی خلیفه سوم نقل نموده‌اند، اما در موارد دیگر منبع آنان یا برخی کتابهای اندیشمندان مشرق و تألیف یافته تا حوالی قرن پنجم بوده و یا نسخه‌هایی چند از مصاحف کهن که هم اکنون نیز تعداد قابل توجهی از آنها در موزه‌ها و کتابخانه‌ها برای تحقیق ما آماده می‌باشند.

با بررسی این مصاحف و تطبیق آنها با یکدیگر می‌توانیم به وضوح دریابیم که این مصاحف براساس رسم الخطی واحد نگاشته نشده‌اند و از این نظر با هم اختلافاتی متعدد دارند، خصوصاً درباره به کارگیری اشاره صامت همزه برای بیان

نمونه‌ای از خط عربی بعد از اسلام، مورخ سال ۸۴ هـ - ق، کشف شده حوالی مکه مکرمه، به نقل از کتاب «کتابات اسلامیة من مکه المکرمه» تألیف و تحقیق سعد عبدالعزیز الراشد، مکتبه الملك فهد، ریاض ۱۴۱۶ هـ - ق.

الفراء از ادیبان مشهور قرن دوم هجری و در گذشته ۲۰۷ هـ.ق در یکی از کتابهای خود به نام «معانی القرآن» و به مناسبتی (ج ۱۸۳/۲) نقل می‌کند، و ابن قتیبه دینوری از دیگر ادیبان مشهور که خود درباره رسم الخط قیاسی تألیف به نام «ادب الکتاب» دارد و در گذشته سال ۲۷۶ هـ.ق می‌باشد در یکی دیگر از تألیفات خود به نام «تأویل مشکل القرآن» صفحه ۵۱ این روایت را می‌آورد، و ابن ابی داوود سجستانی در گذشته ۳۱۶ هـ.ق در کتاب «المصاحف» روایت را با ذکر سندهایی گوناگون و با مختصر اختلافاتی ذکر می‌کند.

بی تردید منظور عثمان بن عفان از خطا و اشتباه تحریف جابه جایی و یا کاستن و افزودن بر صورت نوشته شده و آژه‌ها به گونه‌ای که موجب جابه جایی و یا کاستی و یا افزایش الفاظ در کلام خداوند تعالی گردد نمی‌بوده که خود دستور کتابت مصاحف را برای جلوگیری از چنین رخدادهایی داده بود و از همین روی نیز نمی‌گوید حافظان قرآن آن را اصلاح خواهند نمود، در حالی که کاتبان این مصاحف نیز خود از حافظان قرآن بودند، بلکه آنچه از این روایت تاریخی فهمیده می‌شود خطا و اشتباه به مفهوم عدم تطبیق صورت نگاشته شده و آژه‌ها نسبت به تلفظ صحیح آنها می‌باشد که به خاطر ویژگی‌های رسم قدیم صورتهای نوشته شده همچنان می‌توانسته‌اند در برخی موارد متحمل قراءات مختلف و یا تلاوت خطا باشند و مقصود و منظور خلیفه سوم را به طور کامل در حذف قراءات مختلف بر آورده نساژند.

به عبارتی دیگر این روایت تاریخی نشان می‌دهد که اولین منتقد به رسم الخط کهن و نگارش مصاحف به همراهی کاستی‌های این رسم الخط همان خلیفه سوم بوده است، و از همین روی نیز اضافه می‌کند که به زودی عرب بازبان خود آن را اصلاح خواهد نمود، در حالی که بعدها همین رسم الخط به شخص وی نسبت داده شده و پیروی از آن واجب اعلان می‌گردد، و به آنچه که مشرقیان در نسخه برداری از قرآن کریم پیش گرفتند نگاهی منتقدانه می‌شود.

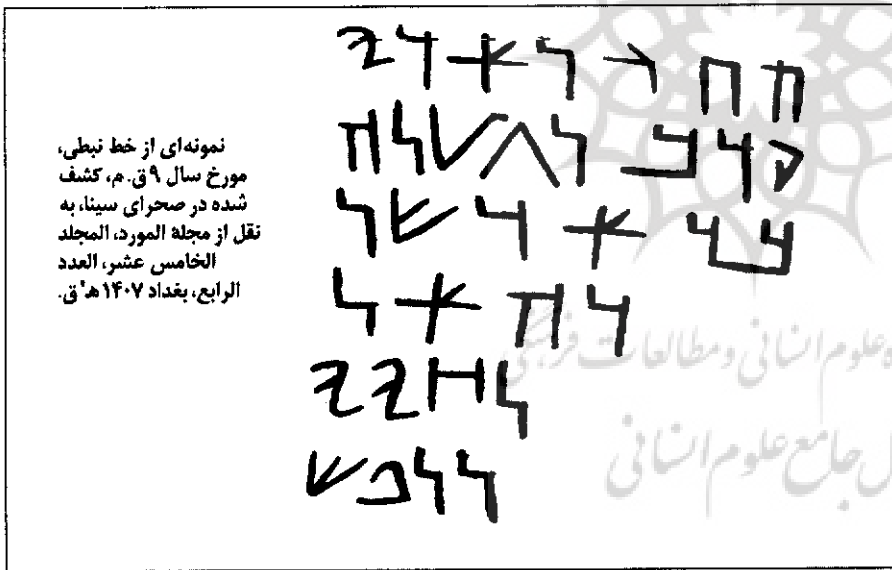
البته باید اشاره نمایم که این روایت تاریخی مورد انکار برخی اندیشمندان قرون گذشته نیز قرار گرفته است، گاه از آن جهت که در برخی سندهای روایی آن روایت کننده اصلی معاصر خلیفه سوم نبوده و در نتیجه می‌بایست به واسطه‌ای نقل نماید که در سند روایت این واسطه ذکر نشده، و گاه از آن جهت که خواننده روایت گمان برده منظور از «خطا» تغییر عمدی و یا غیر عمدی صورت نوشتاری به گونه‌ای که باعث تحریف گردد می‌باشد که در این صورت محتوای روایت در تناقض آشکار با قصد خلیفه سوم مبنی بر نگاشتن نسخه‌هایی صحیح از قرآن کریم و جلوگیری از تحریف خواهد بود و نیز نسبتی ناروا را در خصوص برخی صحابه همراه خواهد داشت و لذا می‌بایست آن را انکار نمود.

اما برخی اندیشمندان مغرب زمین و اندلسی‌ها چون ابو عمرو دانی متوفای ۴۴۴ هـ.ق با توجه به آشنایی کامل با رسم الخط موجود در مصاحف کهن محتوای روایت را به درستی درک نموده و می‌دانستند که منظور از «خطا» تحریف نمی‌باشد و بلکه بازگشت به ویژگی‌ها و یا به تعبیر دیگر کاستی‌های این رسم الخط می‌نماید، اما از آنجایی که ابو عمرو نیز چون دیگر مغربیان و اندلسی‌ها گمان می‌نمود رسم الخط موجود در مصاحف بر خلاف رسم الخط متداول عربی رسم اختصاصی نگارش مصاحف و آن هم به دست صحابه بوده است و نه رسم الخط کهن و متداول در تمامی متون متعلق به صدر اسلام، مجبور گشت روایت را انکار نماید، زیرا انتقاد عثمان بن عفان در اندیشه وی به منزله نسبت دادن خطای املائی به صحابه و برخلاف قوانین نگارشی خط عربی می‌بود و نه انتقاد به کاستی‌های رسم الخط متداول آن زمان در نوشته‌ها و متون جاری بشری و یا کلام خداوند تعالی، و از همین روی در کتاب مشهور خود «المقتع» اضافه می‌کند که اگر صحت روایت را نیز بپذیریم منظور آن است که چنانچه کسی از ویژگی‌های رسم المصحف آگاه نباشد به طور قطع در تلاوت خطا خواهد نمود، به عبارتی دیگر در اندیشه خود «خطا» را متوجه تلاوت و قرائت خواننده می‌کند تا متوجه کتابت و نوشتن صحابه نگردد، در حالی که با توجه به سیر تحولات رسم الخط عربی اصولاً خطایی متوجه

صحابه و کاتبان نسخه‌های اولیه از قرآن کریم نمی‌باشد و همه چیز بازگشت به ویژگی‌ها و کاستی‌های رسم الخط متداول قبل از اسلام و سپس در صدر اسلام می‌نماید.

در پایان این توضیحات بایست اشاره نمایم که نگرانی برای حذف برخی قراءات با توجه به کتابت نسخه‌های قرآن کریم به رسم قیاسی نیز بی‌مورد است و اندیشمندیانی از مشرق اسلامی و سپس مغرب تمامی این قراءات را با دقت فراوان و با احتساب رسم کهن در تألیفات گرد آورده‌اند و برای علاقه‌مندان به این شاخه از علوم قرآنی بر جای نهاده‌اند، و این رفتار واقعاً عجیب است که گاه تلاش خلیفه سوم در جهت حذف قراءات مختلفی که تماماً به صحابه نسبت داده می‌شد و تا آتش زدن برخی نسخه‌های قرآنی و به قیمت کتک زدن برخی صحابه نیز پیش رفت، با تمجید فراوان عنوان می‌شود، اما از طرفی دیگر و به بهانه روایتی منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر آن که خداوند قرآن را بر هفت حرف نازل فرمود و تاکنون هیچکس نتوانسته است معنای روشنی از آن را دریافت کند، قراءات مختلف و برخلاف قرائت متداول و جاری بین توده مردم مورد تمجید قرار می‌گیرند و حتی به خداوند تبارک و تعالی نسبت داده می‌شوند و نگارش قرآن کریم به رسم قیاسی و براساس همان قرائت متداول مایه حذف این قراءات شمرده می‌شود و اظهار نگرانی در این باره می‌گردد.

از طرف دیگر مسلمانان مدتی است که دچار نوعی خودفراموشی گردیده و



از گذشته علمی. فرهنگی شان تا حدود فراوانی بریده شده‌اند، و باید اقرار نمود که این تأسف درباره ما ایرانیان نسبت به مسلمانان عرب زبان شدیدتر است، در کشور ما و در حوزه‌های زبانی غالباً پیروی صرف از گفته‌های اندیشمندان غیر مسلمان جاری است و در شاخه‌هایی مختلف از علوم زبانی ما به درستی نمی‌دانیم تا کجا پیش رفته‌ایم و در کجا و به چه دلایل موجه و یا غیر موجهی متوقف شده‌ایم، درباره رسم الخط عربی و سیر تحولات آن که موضوع سخن ما می‌باشد، امروزه گمان می‌کنیم که ایرانیان و یا از دیدگاهی وسیع‌تر شیعه هیچگونه جدیتی نداشته است و چشم خود را خون‌سردانه نسبت به آن برهم نهاده و هیچ تلاشی ننموده است، در حالی که در قبل توضیح دادم اولین حرکت‌های جدی در این باره متعلق به ابی‌الاسود دؤلی از یاران امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌باشد و آن طور که برخی کتابهای مربوط به شرح حال نویسی نقل می‌کنند به خاطر اظهار تشیع نیز در شهر بصره مورد آزار و گاه سنگسار قرار می‌گرفته است، و حرکت بعدی نیز آن گونه که برخی منابع می‌گویند متعلق به شاگرد وی نصر بن عاصم می‌باشد، و حرکت بعدی به وسیله خلیل بن احمد از یاران امام صادق علیه‌السلام به وجود آمد.

و یا خط مغربی نیز از زیبایی و جمال خاص خود برخوردارند.

اما از جهت رسم الخط به مفهوم قیاسی بودن و یا نبودن آن، نسخه‌هایی که به دست مشرق‌زمینیان و در طول قرنهای گذشته کتابت شد آینه‌ای برای سیر تحولات رسم الخط قیاسی می‌باشند و آخرین نسخه‌های آنها نیز همچنان ویژگی‌هایی چند از رسم قدیم مانند نگارش هاء تأنیث به وسیله اشاره تاء را با خود همراه دارند و هیچگاه به رسم الخطی واحد و یگانه در تمامی نسخه‌ها دست نیافته‌اند، از طرفی همانطور که در قبل متذکر شدیم مشرقی‌ها یا تکیه بر توانمندی‌های رسم قیاسی از یک سوی و تکیه بر علمی چون تجوید و شکوفایی علمی فرهنگی خود چندان اهمیتی به ثبت علائم بیرون از سطر ندادند، نه به روشی منسجم دست یافتند و نه در نگارش مصاحف خود از تمامی توانمندی‌های موجود بهره بردند.

اما درباره نسخه‌های مکتوب به دست مسلمانان مغرب اسلامی متأسفانه بعد مسافت باعث گشته توانم به بررسی دقیقی درباره آنها بپردازم، اما با توجه به اختلافاتی که در کتابهای تألیف یافته درباره رسم الخط مصاحف اولیه وجود دارد، گمان می‌رود که مصاحف نگاشته شده به وسیله مغربی‌ها نیز به قدر اختلافات موجود در آن کتابها دارای اختلافات رسم الخطی باشند، همانطور که مصحف مکتوب به دست شیخ المقاریء مصر با یکی از مشهورترین کتابهای در این زمینه به نام «المقنع» تألیف ابی عمرو دانی اختلافاتی چند دارد و مبتنی بر کتاب دیگری به نام مورد الظمان و شرح آن نگارش یافته است.

با این حال بایست اقرار نمود که این مصحف و نسخه‌های دیگری چون مصحف به خط عثمان طه که براساس آن استنساخ شده‌اند به علت انسجام روش مغربی‌ها درباره علائم و اشارات بیرون خط نسبت به مصاحف مکتوب به خط مشرقیان برتری‌هایی را دارد، خصوصاً درباره ثبت علامت «ه» برای همزه‌هایی که در سطر دارای اشاره‌ای نبوده‌اند؛ اما از جهتی دیگر به علت پیروی از ویژگی‌های رسم کهن صورت برخی واژه‌ها در این مصحف و مصحف به خط شیخ المقاریء مصر و مصاحف نسخه‌برداری شده از آن گاه چنان نسبت به تلفظ واژه براساس قرائت متداول بین مردم نامأنوس است که احتمال تلاوت خطا از سوی غیر عرب زبانان و ناآشنایان با زبان عربی می‌رود خصوصاً درباره مسلمانانی که خط آنان برگرفته از الفبای عربی نباشد، و یا حداقل در اینگونه واژه‌ها با سختی آموزش و تلاوت روبرو می‌شوند، در حالی که هیچ دلیل موجهی در پی گیری رسم الخط کهن در نگارش قرآن کریم وجود ندارد.

من در عین حال که تلاشهای تمامی کاتبان قرآن کریم از آغاز نزول وحی تاکنون را سزاوار تقدیر فراوان می‌دانم، و حتی اطلاعات موجود برای زمان خود درباره سیر تحولات خط عربی را تا حدود فراوانی مدیون مؤلفان مشرق اسلامی تا حوالی قرن پنجم هجری و سپس مؤلفان مغرب اسلامی درباره رسم الخط مصاحف کهن می‌دانم و مصاحف مکتوب به دست مسلمانان مغرب زمین را از غنی‌ترین شواهد درباره این سیر تحولات می‌بینم به گونه‌ای که محققان در این زمان در برخورد با مصاحف کهن و موجود در برخی کتابخانه‌ها و موزه‌ها دچار حیرت و احیاناً تحلیل خط در باره رسم الخط آنها و یا قراءات قرآنی نگردند، اما گمان می‌کنم ضرورت‌های زمان ما با شرایط گذشته متفاوت می‌باشد، امروزه مسلمانان از ملل و نژادهایی مختلف می‌باشند با زبانهای متفاوت که گاه حتی در آواها نیز دارای اختلافات فراوانی با زبان عربی می‌باشند، آموختن ادای صحیح در تلاوت و درک آواهای عربی برای قرائت به دور از خطا هر چند ممکن است برای برخی ملل دشوار باشد اما لازم خواهد بود، اما افزودن بر سختی‌ها با بازگشت به گذشته و اصرار بر رسم الخط کهن و با نام رسم المصحف و یا الرسم العثماني گمان نمی‌کنم منطقی باشد، همچنین کتابت نسخه‌هایی با روش علامت‌گذاری مشرقیان که ارزش آوایی برخی از اشارات را مبهم باقی می‌نهد و به آگاهی تلاوت‌کننده از زبان و خط عربی و اگراد می‌نماید نیز پاسخ صحیحی به نیازهای زمانه ما نمی‌باشد.

درباره رسم المصحف به مفهومی که مغربی‌ها عنوان نمودند بیشتر اندیشمندانی که از قرن دوم یعنی آغاز عصر تألیف به صورت جدی تا حوالی قرن پنجم به تألیف در این باره همت گماشتند و رساله‌ها و یا کتابهایی را از خود بر جای نهادند، ایرانی و غالباً شیعی می‌باشند، مانند علی بن حمزه نواده بهمن بن فیروز و مشهور به کسائی در گذشته ۱۸۹ هـ ق مؤلف کتاب الهجاء فی المصاحف و یحیی بن زیاد دیلمی مشهور به فراء در گذشته ۲۰۷ هـ ق مؤلف کتاب اختلاف اهل الکوفه و البصره و الشام فی المصاحف و محمد بن عیسی که در اصل و ریشه اصفهانی می‌باشد و در ری تولد یافته و در گذشته ۲۵۳ هـ ق و مؤلف کتاب هجاء المصاحف است، و ابو حاتم سهل بن محمد سجستانی (سیستانی) در گذشته حوالی ۲۵۵ هـ ق و مؤلف دو کتاب اختلاف المصاحف و الهجاء فی المصاحف، و عبدالله بن ابی داوود سجستانی (سیستانی) در گذشته ۳۱۶ هـ ق و مؤلف کتاب المصاحف، و محمد بن عبدالله مشهور به ابن اشته اصفهانی در گذشته ۳۶۰ هـ ق و مؤلف دو کتاب المحیر فی الرسم و علم المصاحف، و احمد بن حسین بن مهران نیشابوری در گذشته ۳۸۱ هـ ق مؤلف کتاب الهجاء فی المصاحف.

از این تاریخ به بعد ما کم‌تر شاهد تألیفات در این زمینه از سوی مشرقیان می‌باشیم و این مغربی‌ها و اندلسی‌ها هستند که این موضوع را پی گرفته و حتی درباره آن منظومه‌هایی را سروده و سپس به شرح آنها و یا اختصار شروع و غیره می‌پردازند. البته منظور آن نیست که مشرقیان به طور کامل رسم قدیم را فراموش نمودند، بلکه با تغییر رسم الخط مصاحف مکتوب در مشرق زمین رفته رفته مباحث مربوط به کلمات شریفه‌ای که برخلاف قیاس در نسخه‌های قرآنی نوشته می‌شد نیز محدودتر گشته و حتی تبدیل به فصلی کوتاه در رساله‌های مربوط به علم تجوید گردید و یا تبدیل به رساله‌های بسیار موجزی شد که بیشتر جنبه یادداشتهای شخصی را داشت و امروزه می‌توان نسخه‌های متعددی از این گونه یادداشتهای رساله‌های موجز را به زبان فارسی و یا عربی در برخی کتابخانه‌های این کشور یافت که نسخه‌های قدیمی و خطی تألیفات گذشتگان را نگاهداری می‌کنند.

اما درباره رسم الخط قیاسی چندان سخن را به درازا نمی‌کشیم و تنها اشاره به محمد بن یحیی در گذشته ۳۳۵ هـ ق و مشهور به صولی از نوادگان صول تکین و ترکان حاکم بر گرگان و مؤلف کتاب ادب الکتاب می‌نمایم، و همچنین عبدالله بن جعفر در گذشته ۳۴۶ هـ ق مشهور به ابن درستیوه فارسی از اهالی فسی شیراز و مؤلف کتاب الکتاب.

ارزیابی رسم الخط قرآنی‌های موجود

همانطور که در قبل اشاره نمودم رسم الخط در نگاهی کلی از یک جهت به ارزش آوایی هر یک از اشارات می‌پردازد و از جهتی دیگر به بررسی ظاهر یک اشاره و علامت، خواه از نظر سیر تحولات و خواه از نظر زیبایی.

مادر این مقال به جهت اول پرداختیم و درباره جهت دوم نیز سخن بسیار است، بررسی سیر تحولات خط عربی از نظر تغییراتی که در ظاهر اشارات و علائم متعلق به آن پدید آمدن نشان می‌دهد که از این نظر نیز مسلمانان مدیون نزول وحی و کتاب خدا می‌باشند، علاقه قلبی به قرآن کریم باعث گشت خط عربی و به تبع آن خط فارسی از نظر زیبایی به مراحل برسند که هیچ خط دیگری در جهان به چنین مرحله و مقامی نرسیده است.

در نتیجه هنگامی که مادر باره مطلوب بودن رسم الخط یکی از نسخه‌های بی‌شمار قرآنی سخن می‌گوییم می‌بایست زیبایی خط را نیز همچون دیگر مسلمانان در نظر بگیریم. از نظر زیبایی و با وجود نسخه‌های عالی و متعددی که به دست اساتید مشهوری نوشته شده‌اند نمی‌توان یکی را به عنوان برترین عنوان نمود، اساتیدی از ترکها مانند حافظ عثمان و شکرزاده و غیره، و یا حامد الامدی و محمد امین رشدی از عرب‌زبانان، و یا محمد شفیع و نیری از ایرانیان و دیگران؛ برخی مصاحف موجود در موزه‌ها و یا کتابخانه‌ها به خطهایی چون محقق و ریحان و غیره که گاه در پایانشان به نام خطاط آنها تصریح هم گردیده، و یا برخی دیگر که بعدها به خطاطی مشهور و یا گمانم نسبت داده شده‌اند نیز بی‌اغراق تحیرانگیزند، حتی برخی خطوط کوفی متصرف